همراه با تو

سؤالات جوانی

محمدعلی رضایی

بسم الله الرحمن الرحیم

همراه با تو

نویسنده:

مصطفی رضایی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

همراه با تو

مشخصات کتاب

سرشناسه:رضایی، مصطفی، ۱۳۷۱ -

عنوان و نام پدیدآور:همراه با تو/مولف مصطفی رضایی .

مشخصات نشر:قم: موسسه بنیاد فرهنگی مهدی موعود، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۴۸ ص.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۴۰-۸

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:داستان های فارسی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره:۱۳۹۳ ۸ه۲۲۱۷ض/۸۳۴۵ PIR

رده بندی دیویی:۶۲/۳فا۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۸۹۳۴۸

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

همراه با تو

 مؤلف: مصطفی رضایی

 ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

 ویراستار: سیده زیتون هاشمی

 صفحه آرا: داوود هزاره

 طراح جلد: امیر تدین

 نوبت چاپ: اول- پاییز ۱۳۹۳

 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۴۰-۸

 شمارگان: هزار نسخه

 قیمت: ۱۵۰۰ تومان

 قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج) / خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱(داخلی ۱۱۷و۱۱۶))/۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

 تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵۱۵۶۵۵

 www.mahdi۳۱۳.com

 www.mahdaviat.ir

 info@mahdaviat.ir

 Entesharatbonyad@chmail.ir

همراه با تو

فهرست مطالب:

بسم الله الرحمن الرحیم

چراغ اوّل

در صحبت ها و ارتباطش با «سیّد علی» خیلی صمیمانه و گرم برخورد می کرد، امّا خود سید می گفت: احساس می کردم در پشت این صمیمیّت حرف هایی خوابیده. یقین کرده بودم از شخصیت من دل خوشی ندارد؛ از چفیه ای که دور گردن داشتم یا محاسنم یا...

در این سفر که با هم بودیم، بالاخره قفل رو شکستم.

ببین پویا! می دونم به من احساس خوبی نداری، ولی نمی دونم چرا و اشکال کار کجاست؟

نه بابا، کی این حرف رو زده؟

لازم نیست کسی بگه. ما سال هاست که با هم رفیقیم. کافیه تو چشمات نگاه کنم.

نمی شه بحث رو عوض کنی؟ باشه بعد.

اگه خواهش کنم، می گی چی شده؟

باشه، چشم. ناراحت نمی شی؟

نه.

ببین سید علی! تو دوست خوبی هستی، اخلاقت هم خوبه، امّا اشکال خیلی بزرگ داری!

اون چیه؟

ما تو قرن ۲۱ و آزادی هستیم، امّا تو هنوز با یک سری افکار خرافی سرگرم هستی و زندگی می کنی! بهتره بگم خودت این جایی امّا فکرت تو گذشته هاست. مگه ما انسان نیستیم؟ مگه انسان اختیار نداره؟ چرا آزاد زندگی نکنیم؟! پویاجان منظورت از آزادی چیه؟ ازچی آزادبشیم؟

آزادی از این همه باید و نبایدکه مثل عنکبوت به دور خودت پیچیدی، چرا انسان نباید هرچی که دلش میخواد انجام بده، من

در تعجبم تو با این وضعت ناراحتی اعصاب نمیگیری؟! سالهاست که متمدنین غرب دارند سعی میکنند به امثال شما بفهمونند که اون طرف این زندگی بسته و تکراری شما آرمان شهر و زندگی ایده آلی هست؛ سیدعلی! من دلم برای تومی سوزه و چون دوستت دارم اینجوری باهات صحبت میکنم.

- پویای عزیز! دوست خوبم، سالهاست روی مفاهیم آزادی غرب مشغول مطالعه هستم، آزادی به نوبه خودش اقسامی داره (فلسفی، حقوقی، اخلاقی، سیاسی و...) اما اونیکه مد نظر توست آزادی اخلاقیه، مگه آزادی این نیست تار و زنجیری که دور خودمون پیچیدیم، بازکنیم و در فضایی بریم که بتونیم راحت نفس بکشیم ؟مگه آزادی نباید به دنبال خودش آرامش و رفع غصه ها و غم ها رو بیاره؟

- خوب بله .

- تو نمیخواهی زندگیت زیبا باشه؟ پیشرفت داشته باشی و غصه ی این همه چیزای کوچیک رو نخوری ؟

- بله سید کیه که اینا رو نخواد؟!

- من از وقتی که راهما پیدا کردم همه اینها و خیلی های دیگرو پیدا کردم؛ از او نوقت تا حالا هیچ وقت دیگه نا امیدی سراغم نیومده مثل برخی ها به خودکشی فکر نکرده ام، صبحم رو به امید شب و شب رو به امید روز دیگر نمیگذرونم ...

سید جان! نمی دونم چه کار کنم. خسته ام، خیلی خسته...

فکر کنم برای امروز بسه. کم کم داریم می رسیم به همون رودی که می خواهیم کنارش چادر بزنیم.

عصر، بعد از استراحت، رفته بودم برای شستن لباس ها که دیدم پویا با لبخندی زیبا کنارم نشسته.

پویا! این جا چه کار می کنی؟ مگه استراحت نمی کردی؟

خدا رو شکر خستگیم رفت. اومدم پیشت کمکم کنی.

من؟! چه کمکی پویا جان؟!

راستش درباره حرفات خیلی فکر کردم. من سال هاست که جور دیگه ای زندگی کردم. ازت می خوام برای پیدا کردن خودم بِهِم کمک کنی. فکر می کردم، دین و روشت رو تقلیدی انتخاب کردی، امّا دیروز متوجّه شدم که خیلی بیشتر از من مطالعه و تحقیق داشتی و این ها به دلت نشسته و با وجودت همراهه. خیلی دوست دارم مثل تو دینم رو انتخاب کنم، ولی سؤال ها و شبهه های زیادی به خاطر مطالعه کتاب های تمدّن غرب در ذهنم پیدا شده که برای جواب دادنش ازت می خوام همراهیم کنی. کمکم می کنی؟

چشم.

نمی دونم چیزی در مورد «اومانیسم» شنیدی یا نه؟ این مکتب قبلاً خیلی محبوب و مورد علاقه ام بود. علتش این بود که واقعاً به انسان و شرافت او ارزش داده و به بهترین نحو، تضمین کننده حقوق انسانی است. چه اشکال داره ما هم مثل اونا فکر کنیم؟

درسته

که فلسفه های غرب پس از رنسانس متأثر از آن ها بوده اند، ولی خوبه. چرا ما نباید راه درست رو از اونا یاد بگیریم؟

بله، با تفکّرات این مکتب کاملاً آشنایی داریم. این مکتب رابطه مستقیمی با «اگزیستانسیالیسم» دارد. اومانیسم به انسان اصالت می دهد و گروه دوّم شاید بتوان گفت از بخشش های آن ها و تفکّراتشان برگرفته شده از آن هاست. آن ها همه چیز را در انسان خلاصه می کنند و هیچ هدفی را فراتر از انسان نمی بینند؛ عقیده دارند که اخلاق، خوبی ها و بدی ها چیزی است که از انسان باقی می ماند و فراتر از آن نیست.

بیشتر توضیح می دی؟

ببین پویا! ما تا تعریف، شناخت و برداشت «من» از «انسان» برامون مشخص نشه، این ها برامون یا مبهمه یا فکر می کنیم درسته. اگر ما انسان را موجودی طبیعی و مادّی صِرْف بدانیم، به طبع از آن جایی که او قدرت، اراده و تسلّط بیشتری بر طبیعت و

سایر موجودات دارد، همه چیز به او برمی گرده و خوبی ها هم در برداشت او، خلاصه می شه. دیدگاه صاحبان این مکاتب همین است.

اگر این سؤالات رو مطرح کنیم که: آیا همه زندگی انسان همینه و پس از مرگ که هیچ گاه زمانش مشخص نیست، تموم می شه؟ این همه امکانات در زندگی انسان ها، برای چیست؟ اگه همه زندگی انسان ها همینه، پس چرا باهاش به آرامش نمی رسه و همیشه از زوال ها در اضطرابه؟ و... شاید روزنه ای باز بشه که انسان فراتر از این ها فکر و زندگی کنه!

سیّد! همان طور که گفتم قول می دم روی این حرفات فکر کنم، امّا من دوست دارم زندگی زیبا و «ایدئالیسم»ی داشته باشم و حالت های قرون وُسطایی به خود نگیرم.

دوستم! من با ایدئالیسم مخالف نیستم بلکه موافقم. «ایده آل» یک مفهوم مبهم و گمراه کننده است که انواع مختلفی داره و افراد

هم سعی می کردند برای رسیدن به خواسته هاشون از این مفهوم زیبا پلی بزنند در هنر، اخلاق، سیاست یا... چیزی که ازت می خوام اینه که ببینی زیبایی و درستی چیه و اون طوری باشی. هیچ تعصبی هم نباید در کار باشد. مثلاً در رئالیسم، شناخت ما محدود به عالم خارج و هر آنچه که ظاهر است، می شود و هر چیزی که به صورت مستقل در خارج نباشد، قابل شناخت نیست!

این که نظریه «دِکارته».

بله، همین طوره.

حالا می گی چیکار کنم و از کجا باید شروع کرد؟

چراغ دوّم

قرارشون بر این شد که تا روش درست مشخص نشده به بحث های دوستانه شان ادامه بدهند.

چند ساعتی است که از صحبتاشون می گذره. برنامه هر شب سید اینه که حداقل نیم ساعت ورزش می کنه. معمولاً ورزش ثابت اون، دو و شناست.

پویا! می خوام برم ورزش. می یای؟

الآن؟

آره، اگه می یای منتظر می شم آماده بشی.

سیّد! می تونم سؤالی بپرسم؟

این چه حرفیه، اتفاقاً می خواستم پیشنهاد پیگیری صحبتامون رو بدم.

ص: ۱۴

پویا با مکثی چند لحظه ای گفت:

نظرت درباره «پست مدرنیسم» چیه؟

قبل از این که جواب بدم، سؤالی ازت دارم: اعتقادت به مدرنیته تا چه حدّیه؟

مـدرنیته دوران درخشـانیه. رویکردی حقیقی بـه عـالم، فرار کردن از مصـیبت هـای قرون وسـطایی، حرکـت کردن چرخ تکنولوژی، نگاه جدید به انسان، نگاهی که انسان رو از تحجّرگرایی خارج می کنه.

پس چرا شکست خورد؟

خُب، هر نظریّه ای می تونه اشکالاتی داشته باشه.

پویـا جـان! خـودت می دونی زمـانی یـک مکتـب فکری، جـای خـود رو بـه مکتب دیگری می ده که توانـایی برآورده کردن نیازهای فکری پیروانش رو نداشـته باشه، برای همین خاطر بود از دهه شـصت میلادی به بعـد، به طور عمـده در فرانسه، مکتب اصطلاحات «پست مدرن» یا همان «فرامدرن» پیش اومد. مدرنیسم می خواست سختی های زندگی رو از

صفحه لحظه ها محو کنه. گمان می کرد با سرعت و ماشینی شدن می شه به ناراحتی ها و خواسته های زیاد انسان پاسخ داد؛ می شه برای او مدینه فاضله ترسیم کرد و اون رو به آرمان شهری رسوند که همیشه در رفاه و آرامش باشه، امّا چقدر تونست این خواسته رو برآورده کنه؟ این سؤال رو باید از کسانی پرسید که با او به راه افتادند ولی پشیمان شدند.

مگه اونا چی می گن؟

کافیه انسان یه نگاه کوتاهی به مجلّه ها و روزنامه هاشون بیندازه؛ اون از آمارهای خودکشی، چاقوکشی ها و دزدی ها و اون هم از آمارهایی که کلینیک های روانپزشکی شون خبر می دن. زندگی ماشینی، کار خونه و دوری قلب ها از همدیگه نتیجه مدرنیته است؛ مدرنیته ای که باعث شده مادر و فرزند برای این که همدیگه رو ببینند باید در ایام هفته جایی رو قرار بذارن برای ملاقات.

تفریحات، شـده تلویزیون و کامپیوتر! سایه درختان، تبـدیل شـده به سایه برج ها و آسـمان خراش ها، کیفی نیست که از قرص هـای اعصـاب خـالی بـاشه. اگه بارونی هم می باره همراه با اسـید و مواد شـیمیایی هست. پست مـدرن هم با تغییر عنوان دارو، همون قرص هـا رو تجویز می کنه و روح هـا رو به همون سـمت پیش می بره. این فرزنـد خو گرفته از همـان پـدر پرخاش گر است که همه طبیعت را زیر پای آهنین خود به نام صـنعت، لِه کرده و بـدون نگاه کردن به آثار مخرّبش، به حرکتش ادامه می دهد! عجیب تر این که ما هم با چشـمانی بسـته به دنبال این فرزند نامشـروع، حرکت می کنیم و کفِ محبت می زنیم! سوت و کفی که گوش عالم رو کَرْ کرده.

سید! یعنی می گی پیشرفت بی فایده و بی ارزشه؟!

نه عزیزم! اگه در خونه ای قفل باشه و شما با شکستن شیشه پنجره به داخل بیای،

کلید رو پیدا کردی؟! معلومه که نه. پیشرفت لازم و حتمیه، اما باید به دنبال کلیدش باشیم. وقتی بدون کلید بیایم داخل، هم شیشه رو از بین بردیم و هم قفل رو باید بشکنیم.

چرا تکنولوژی رو از طبیعت به دست نیاوریم؟ چرا از هر قسمت طبیعت، برای نقطه متناسب با خود استفاده نکنیم؟ چرا باید این همه اسلحه و موشک های چند تُنی تولید بشه؟

پویا دست سید رو گرفت.

سید! توی این چند سال رفاقتمون خوب متوجه شدی که بی خودی تحت تأثیر حرفی قرار نمی گیرم.

تا حرفی به جون و دلم نشینه محاله که بگم درست می گه. ولی احساس می کنم توی حرفات یه نشون از اون بی نشونیه که من همیشه توی زندگیم دنبالش می گشتم. هر کاری می کردم برای به دست آوردن اون بود. درست مثل سایه ای بود که برای به دست آوردنش هر چه بیشتر به سمتش می دویدم و

چنگ می انداختم، ناامیدتر می شدم. کاش می توانستم سفره دلم رو بیشتر باز کنم. همیشه دنبال خوشی بودم، ولی وقتی بهش می رسیدم، متوجه شدم که این گمشده ام نبوده، گرفتار سراب شده بودم. می دونی چیه سید؟ هر چه بیشتر دنبال خوشی رفتم، کمتر اونو احساس کردم! خیلی از کتاب های روان شناسی غربی رو مطالعه می کردم و به دیگران هم پیشنهاد مطالعه شون رو می دادم؛ امّا حالا که نگاه می کنم، فقط برام سراب مونده.

سیّد که این چند دقیقه با تبسّمی پر از محبّت، چشم از پویا برنداشته بود، دستشو گرفت.

ببین پویا! من که نمی گم کتاب های اونا همه اش قابل استفاده نیست، امّا خودت با صرف نظر از دوستیمون قضاوتی کن. اگر یک دستگاه خوب شناخته نشه، می شه برای اون دفترچه راهنما نوشت؟ می شه ظرفیتش رو معرّفی کرد؟

نه، نمی شه.

ما اگر بیایم برای انسان برنامه ریزی کنیم. ایده های روان شناسی بدیم، اما ابتدا و انتهای زندگی اون رو که از کجا آمده و به کجا می رود رو مدّ نظر نداشته باشیم، می تونیم نیازهای روحی اون رو برطرف کنیم؟

پزشک غربی «آلکسیس کارل» معتقده که انسان دو جنبه داره: جسم و روح.

جسم اگر به سمت خواسته های روح حرکت کنه، می تونه انسان رو به آرامش و راحتی برسونه؛ وگرنه مانند رودیه که به سمت آبشار در حرکته. اگه بر خلاف جریان آب دست و پا بزنی، فقط خودت رو خسته کردی و جسمت رو از دست دادی.

سال های دبیرستان و اوایل دانشکده مون، کتاب های روان شناسی اونا رو مطالعه کرده ام. با نظریات اون ها آشنایی دارم، ولی به قول خودت، فقط سراب رو نشون می ده، ولی تشنگی رو برطرف نمی کنه.

ص: ۲۰

پویا! حالا چند تا سؤال ازت بپرسم؟

بله، سیّد... ب... رادرم.

پویا با تعجب با خودش می گفت: «لفظ برادر رو تا حالا به کسی نگفته بودم، الآن...»

به نظرت رابطه بین «ایدئولوژی رفتار» و «گزینه های زندگی» و «تکنولوژی و مدرنیته» چیه؟

پویا، پس از چند لحظه سکوت گفت:

به نظرم ما می تونیم با یه تکنولوژی مناسب، ایدئولوژی خودمون رو سازمان دهی کنیم. یعنی نگرش های ما، مانعی نداره که با مدرنیته متناسب باشه؟

یعنی اگر مدرنیته به هر سمت رفت و هر تغییری رو پذیرفت، ما هم باید حرکات و افکارمون رو به همون سمت پیش ببریم؟

هر تغییری رو نمی دونم. باید روش فکر کنم.

بذار واضح تر بگم: این درسته که ما استقلال خودمون رو از دست بدیم؟

نه، ما انسان از سایر موجودات ارزش بیشتری داریم و نباید وابسته باشیم.

درسته که ما هویتمون رو وابسته به مقداری مواد نفتی، آهنی، برقی و... کنیم؟

معلومه که نه، درست نیست.

پس با این وجود چه جوری یک انسان به این بزرگی می تونه دنباله رو ابزاری باشه که با دست خودش ساخته؛ بذاره که اونا هر جوری که می خوان انسان رو شکل بدن، مانند خمیری که به راحتی شکل می گیره؛ هر روز تحت تأثیر مدل های جدید باشه. چرا ما نباید یک هویّت ثابت برای خودمون داشته باشیم؟ منتظر باشیم که امروز چی رو روی صفحه های اینترنتی می نویسند، ما هم به همون تیپ و به همون رنگ در بیاییم؟! ترس اینو داشته باشیم که اگر ثابت باشیم، نگرش امروز و

فردایی نداشته باشیم؛ اگر تصمیماتمون وابسته به رأی چند کمپانی ثروتمند غربی نباشه، مردم مسخرمون می کنن. انگار برای ما جا افتاده که هر چی درسته نزد اوناست، اونا هستند که معادلات رو تعیین می کنن؛ سیاستمدارها و میلیونرهایی که دکترای خصوصیشون از ناراحتی های عصبی و به پوچ رسیدنشون خبر می دن؛ همین کسانی که قبلاً الگوی من بودند، از بی هدفی، روز تا شب آروم ندارن! حاضرند همه ثروت میلیاردیش رو بدن، یک هفته با خیالی راحت بخوابند. اون ها سال های ساله که به دنبال پر کردن گسل های عمیقی هستند که توی نظریه پردازی هاشون پیدا شد. خودشون زودتر از دیگران، متوجّه اشکال های دامنه دار نظریات فلسفی شون شدند. وقتی دیدند با مدرنیته شدن که روند شکاف های علمی در آن پیدا شده، همراهان و پیروانشون رو از

دست می دَنْ، چاره ای جز روی آوردن به «پست مدرن» نداشتند؛ یعنی دور زدن فکری مردم و بیرون آوردن اون تمدّن از باتلاق هایی که با دستای خودشون ساخته بودند. به عبارتی، کارهای امروز اونا، بازتابی است از آشفتگی و ناتوانیِ انسان ها از پیدا کردن نقشه برای پیمودن راه؛ اصلاحاتی که با انتخاب این واژه شیرین قصد دارن تلخی سختی ها و مشکلات نظریات مدرنیته شون رو از ذائقه پیروان سابقشون بیرون ببرن!

سیّدِ! مگه همین دین داری نبود که غرب رو دچار قرون وسطی کرد؟ مگه کلیسا این عقب موندگی رو به کام اون ها نداد؟ این مسأله برام حل نمی شه؛ اگه دین خوبه پس چرا باعث عقب افتادگی می شه؟

اگه یه گروهی بهت بگن ما برنامه حرکت کردن در طول زندگیت رو بهت می دیم و بعد از اون جوری رفتار کنن که از

یک حیوان وحشی توی قفس هم توقّع نداری، حرفشون رو قبول می کنی؟

نه، چرا باید قبول کنم؟ اگه اونا طبیب بودن، اوّل درد خودشون رو مداوا می کردن.

پس چه جوری به اونـا دین دار می گی و اسم کـارای اونـا رو دین داری می ذاری؟ مگه می شه دین، به همین راحـتی هزاران انسان رو به کشتن محکوم کنه؟ به چه جرمی؟ جرم فکر کردن یا جرم اظهار نظر کردن و تحلیل دین موجود؟!

چیزی که به اسم دین، همه رو تفـتیش عقایـدی می کردنـد، جز وحشـی گری نبـوده؛ وحشـی گری که روزی علم اون سـر به فلک گذاشته بود؟ چه جوری دین می تونه برنامه ای خُشک و پر از خصوصیت های حیوانی باشه؟

نه به دیروز اون ها که هیچ حقّی برای زن قائل نبودند، حتی حقوق اولیّه که برای سایر موجودات وجود داره و نه به امروزشون که

زن ملکه اون ها شـده. زن رو نه به خاطر شـرافت و رعایت کردن حقش که سالیان دراز زیر پا گذاشـته شـده، بلکه برای جلب مشتری، سوژه تبلیغاتی کردند تا دلارها راحت تر به جیبشون سـرازیر بشه. زنانی که به دور از فرزند و محیط امن خانواده، توی شرکت هـای بزرگ کارگری می کنن؛ کارهایی که بـدن اون ها طاقت انجامش رو نـداره، کارهایی که لطافت روحی اونا رو از بین برده و جز جلب سرمایه برای اربابایی که از پول سیر نمی شن و جز بالا بردن آمار خودکشی، نتیجه دیگه ای نداشته.

سید، دوست عزیزم! این «فمینیسم» نبود که حقوق از رفته زنان غربی و زنان ایرانی رو احیا کرد؟

کم کم به اقامت گاه نزدیک می شوند. ساعت حدود نُه شبه. سیّد نگاهی به ساعت می اندازه.

پویا! فمینیسم یا نهضت آزادی زن، تقریباً اولین نظریه های خودش رو حدود سال های ۱۸۷۰م. با کتاب هایی مثل «انقیاد زنان» شروع کرد با شعار تساوی حقوق به معنی برابری زن و مرد.

خیلی عجیبه، اونا نهضتی به وجود آوردند برای جبران اشتباهات سلطه گری خودشون بر زن ها، برای جبران مردسالاری افسارگسیخته ای که درون جامعه شان رسوخ کرده بود! اون ها بدیهی ترین حقوق رو زیر سؤال بردند که چرا مرد و زن با هم برابر نباشند؛ برابری در همه جهت ها!

مگه چه اشکالی داره؟

– چه جوری وقتی زن و مرد در خصوصیات جسمانی و روحی با هم متفاوتند، در قدرت، عطوفت و... برای هر دو، صرف نظر از این ویژگی ها، نسخه ای یکسان پیچید؟! نسخه ای که کمترین پیامدهای اون فروپاشی

خانواده، ازدواج های نامشروع، فرزندان سرگردان، زیاد شدن آمار طلاق، اشتغال پدر و مادر و فرار از مسئولیت های عاطفی و تربیتی، رواج تجارت زن و خصوصاً تحقیر کردن نقش مادری بود؛ اثراتی که متأسفانه، رفته رفته به جامعه ما هم کشیده شده و ما هر روز شاهد نتیجه خانمان سوزش هستیم.

پویا، به نشانه تأیید سرش رو تکان داد و نفس عمیقی کشید.

سید جان! امشب هم ورزش خوبی بود. احساس می کنم سبک تر شدم و قلبم راحت تر شده.

پس تا فردا شب بخیر.

چراغ سوّم

دیشب وقتی سیّد لحظاتی قبل از اذان نماز می خوند، دید پویا زودتر بیدار شده و توی حیاط قدم می زنه و همش یک مسیر رو می ره و برمی گرده و با خودش فکر می کنه. چشماش بدجوری به آسمون دوخته بود. هر از چند گاهی هم زمزمه هایی آروم زیرِ لب داره.

[یک ساعت بعد]

سلام سیّد! دیشب خوابم نبرد. خیلی رو حرفات فکر کردم. برای اولین بار روی گذشته ام، خط بزرگی کشیدم. دوست دارم همون جوری باشم که واقعاً می خوام، نه این که

خودم رو نسبت به حقایق به خواب بزنم. خودم رو به فراموشی بزنم که مرگی نیست و همه زندگی به این جا خلاصه می شه. خودم رو به بی خیالی بزنم که نیازی به نماز و خلوت با خدای خودم ندارم و خودم می تونم نیازهام رو برآورده کنم؛ ادّعایی که شاید همیشه و هر جا به دنبال خودم می کشیدم، امّا می دیدم که بارها با شکست روبه رو شد.

دیشب به عجز و نیازم پی بردم. پی بردم که هرچه قدر هم مال، تخصّص، محبوبیّت و برو بیا داشته باشی، بازم به خدای خودت و همراهی با او نیاز داری، نیازی که نمی شه روی اون سرپوش گذاشت. برای این که بتونم برگردم، برگشتی که همیشگی باشه؛ سفری رو شروع کنم، سفری نو که قدم هام توی راهش نلرزه، این چند روز خیلی به کمکت احتیاج دارم. دیشب آخرین سؤالاتمو روی برگه نوشتم تا ذهنم کاملاً تصفیه بشه. دیگه بیشتر از این نمی خوام باهاشون سر کنم.

اشکال پلورالیسم دینی چیه؟ چه اشکالی وجود داره که ما روش های زندگی، فکری و راه های رسیدن رو گسترده ببینیم؟ این درسته که می گه دیگری هم حق داره و کلامش صحیحه؟

ما، مانعی برای پـذیرش پلورالیسم فرهنگی نـداریم. اشـکالی نـداره هر قومی به آداب و رسوم اجتماعی خودش عمل کنه، طبق آداب خودش لباس بپوشه، حرف بزنه و...

در واقع این مطلب از ابتدای تاریخ تا به حال وجود داشـته، اما بحث ما بر سـر پلورالیسم اخلاق هست. اخلاق، باید میزان ثابتی داشـته باشه. نسبیّت در اخلاق پلورالیسم، نسبیّتی است که به هر کسی اجازه رو می ده تا طبق میل خودش اخلاق رو تفسیر کنه و ریشه ای ثابت برای اخلاق قائل نباشه. گزاره های اخلاقی امروز می تونه کاملاً از گزاره های روزهای بعد متفاوت باشه.

خطر این گرایش باعث از بین رفتن کل جامعه می شه. اون وقت هر کس هر کاری رو که دلش می خواد انجام می ده در قالب این توجیه که امروز اخلاق، این گونه حکم می کنه.

طرز فکرشون اینه که گمان می کنن دنیا حبابی بیشتر نیست و تفسیرهای ماست که به اون جهت می ده. چنین تصوّری از واقعیّت دنیا و سطحی نگری تا این حد، زاییده افکار مادّی گریه که برای فرار از مخمصه وقفشون به هر چه که دستشون برسه متوسّل می شن.

اون ها می گن هر کس هر راهی رو که می ره، همون حقّه و همه درست می گن! در حالی که توجّه ندارند این کلام به بی حقیقت بودن دنیا، منجر می شود؛ دنیای بی ریشه ای که با هر باد آرامی به این طرف و اون طرف درحرکته.

ما به راحتی درک می کنیم که حقیقتی داریم، ذرّه معلّق در هوا نیستیم، این جوری

نیست که پویـا، دوست من چنـد نفر باشه، بعـد به هر کس که دلت خواست بگی تو همون پویا هستی! چه طور میشه این تفکّر پر از توهّم رو قبول کرد؟

این مکاتب از چی ناشی می شن؟

متأسـفانه هر کس که از جایی رمیـده شـده، مقام و منصب قبلی اش رو از دست داده یا روزی در فلان جا صـندلی و برو بیایی داشـته، ولی از او گرفته شـده، امروز به هر چه که احتمال می ده مانع باقی مونـدن قدرتش بوده پشت می کنه، هر چند که حق بودن و درست بودن اون اندیشه مشخص باشه.

خیلی از کسـانی که امروز طرفـدار این جور ایـده هـا هسـتند، حتی از کشور خودمون به آمریکا پناهنـده شـدن. این گونه افراد کسانی هستند که سرنوشت کودکی یا جوانیشون، اون ها رو به سمت این جور فکر کردن حرکت داده.

مثل نیچه؟

بله، کاملاً درسته، مثل نیچه. اون به خاطر مشکلات زیادی که توی زندگیش داشت افکارش به سمت خاصّی کشیده شد. «اندیشه مرگ خدا» که از مهم ترین جنبه های فلسفی اوست؛ به خاطر بیماری های شدید روانی اش چشمش رو بر همه حقیقت ها بسته بود و دیوانه وار صدا می زد: «خدا مرد، خدا مرده، ما اون رو کشتیم...»

وقتی انسان خودش رو از دست بده و راه رو گم کنه، قطعاً خدا رو هم از دست می ده. وقتی خودش رو فراموش کنه، خدای خودش رو هم فراموش می کنه. کار به اون جا می رسه که مثل نیچه ادعا می کنه: «من، همه ادیان رو به مبارزه می طلبم و خود کتابی مقدّس نگاشته ام...!»

«پلورالیسم» یعنی مدارا کردنِ با هر آن چه که هست؛ اگر ظلمی به وجود اومد، اون

درست می گه؛ اگه کسی حقّی رو به عقیده خودش زیر پا گذاشت، اشکالی نداره؛ حقیقت می تونه ثابت نباشه. اون این جوری تشخیص داده!

آیا معنویت و دین، روی پیشرفت و تحصیل تخصص تأثیری داره یا...؟

سال های قبل که با خودم فکر می کردم، تصوّرم این بود که این ها دو وادی دور افتاده و جدا از هم هستند که هیچ تأثیری بر یکدیگه ندارند.

حتی بعضی مواقع دین رو مانع رسیدن به پیشرفت می دیدم. وقتی می دیدم کسانی که اصلاً دنبال دین هم نیستند، به موفقیت های علمی می رسند، با خودم می گفتم: من که تا حالا به موفقیت نرسیدم، به خاطر همین مقدار از دین داری ست که دارم؛ همین دین داریه که باعث شده از جامعه و بعضی بچه های دیگه عقب بمونم. همه مشکلات رو از این زاویه

می دیدم، تا جایی که برای چند روز کاملاً از دین داری و معنویت خسته شده بودم و هیچ انگیزه ای برای زندگی نداشتم.

خُب، بعدش؟

وقتی به دقت تحقیق کردم، دیدم که توی عالم، یه قواعدی هست که بدون رعایت کردن اون ها نمی شه به جایی رسید؛ قواعدی که گستره اون ها به وسعت همه زندگی فردی و اجتماعی ماست.

متوجّه شدم که بدون این قواعد نمی شه زندگی کرد. یکی از اون ها «تلاش»ه که هر چه قدر در این دنیا کار کنی و سعی کنی، به همون اندازه از خروجی اش استفاده کنی، به همون اندازه می تونی برداشت کنی.

من تا قبل از اون روز گمان می کردم که دین داری یعنی نماز خواندن و روزه گرفتن تا این که موفقیت ها خودشون بیان درِ خونه رو بزنند! وقتی متوجه این قضیه شدم، سعی

کردم روش فکری ام رو کاملاً ـ عوض کنم. اتفاقاً تو همون روزا زندگی نامه شهدا رو به صورت تصادفی مطالعه کردم؛ شهدایی مثل حسن باقری، چمران و... که نبوغ علمی و تخصّص خودشون رو حتی به دشمن هم ثابت کرده بودند.

پویا! انسان تا قواعد عالم رو نشناسه، نمی تونه موفّقیت همه جانبه کسب کنه. اگه در رشته ای هم موفّق بشه، توی صد جای دیگه هنوز مشکل داره. اگه می بینی تا امروز چند تا از اختراعاتم کشوری شده، همه مدیون همین طرز فکرمه که چشم های بسته مو وا کرد و راه گمشده رو بهم نشون داد؛ بهم نشون داد چه جوری با توسل کامل، موانع رو در زندگی ام کنار بزنم، به دیگران هم کمک کنم از گرداب های مسیر، نجات پیدا کنند.

سعی کردم خودم و ظرفیتم رو بشناسم، بدونم که چرا به این دنیا اومدم و می خوام

آخِرش به کجا برم؛ اون موقع است که شیرینی زندگی همیشه همراهم می شه؛ امّا اگه یک عمر سرگردون به دنبال چند قطره آب، تشنه به راه بیفتی، فقط سراب می بینی و خودت رو خسته می کنی؛ می دوی و آبی رو نمی بینی.

بعد از زندگی شصت هفتاد ساله، آخِرش هم نمی دونی چی شد و کی زمان گذشت؛ گذر زمانی که فقط تن خسته و موی سفید و فکر پریشون برات باقی گذاشته، همه اون موقع از کنارت پراکنده شدند، قوّت و نیرویی نداری که کاری برای خودت انجام بدی، دوست داری برگردی و اساس خونه رو دوباره طبق اصول بچینی، ولی درد استخوان ها و بی رمقی پیری اجازه این کار رو نمی ده!

دین، باعث می شه که اون قدرت فوق العاده و وسیعی که درونمون نهفته است، متمرکز بشه تا بتونیم در جای لازم به بهترین

شکل استفاده کنیم. روش صحیح فکر کردن رو بِهِمون یاد می ده؛ فکری آرام و امیدواری همیشگی. بارها توی تحقیقات و مقالات علمی ام به بن بست رسیدم، امّا با توسّل به ائمه اطهار راه خروجی به سرعت یه چشم به هم زدن برام باز می شه. به برکت دین و نگرش همه جانبه اش که بِهِم هدیه کرده، صدها مقاله و تحقیق علمی توی برنامه ها دارم که تا به حال کسی به اون ها حتی فکر هم نکرده، حتی فکر.

پویا سر به پایین انداخته، مشغول فکر کردنه.

پویا! حالا اون سؤال همیشگی ات درباره «آمپریسم» و «تجربه گرایی» حل شد؟

بله، تو درست می گفتی. من قبلاً فکر می کردم که روش زندگی رو با تجربه گرایی میشه حل کرد؛ می شه با کسب تجربه، دیوارهای مانع راه رو شکست و به پیش رفت؛

امّا با قواعد هستی روان شناسی، ممکنه به کار بردن یه تجربه به قیمت جان خود یا دیگری تمام بشه و اصلِ رفتن کنار بره.

ما توی کارهای شخصی مون، تجربه گرا نیستیم و برای هدر نرفتن وقت و خسته شدن، از متخصّص هر فن مشورت می گیریم، ولی برای شناخت راهمون حاضریم یک عمر سرگردونی بکشیم، به این چاه و به اون چاه بیفتیم تا اونو بتونیم یا نتونیم به دست بیاریم.

از وقتی که یاد گرفتم مستقل بشم، شاید بیش از ده سال، می خواستم خودم راه بهتر زندگی کردن و خوشبخت بودن رو پیدا کنم. دفتری داشتم که تجربه های روزانه رو در اون ثبت می کردم.

اگر تجربه مثبتی داشتم، سعی می کردم اون رو تکرار کنم و اگر هم چیز ناخوشایندی دیده بودم، همه حواسمو جمع می کردم تا از اون جا ضربه نخورم، امّا دقیقاً همون ضربه رو از جایی دیگه می خوردم.

الآن که دقت می کنم، می بینم خیلی ساده است. اگر معادلات ریاضی رو با قاعده خودش پیش نبری، نتیجه نمی گیری، حتی اگه صد ساعت وقت بذاری و صد برگه رو سیاه کنی.

اون وقت چه جوری می خواهیم بدون رجوع کردن به قواعد، توی دنیای به این پیچیدگی و گستردگی، توی این دریای موّاج غرق نشیم. حتی بدون اون قواعد، نمی شه روش زندگی شخصی رو هم به دست آورد، نمی شه طرز رفتار با خودمون رو هم بشناسیم. روان و جسم پیچیده ما چه جوری می خواد بدون داشتن برنامه راهنما ما را پیش ببره تا زندگی راحت و پر از خوشبختی داشته باشیم؟!

قبلاً- تصور می کردم تنها راه حکومت داری، حکومتی توأم با مردم سالاری و دموکراسی است. توی این فضا است که شهروندان

می تونن به صورت آزادانه در تصمیمات سیاسی کشورشون تصمیم گیری کنند. در سایه دموکراسی است که مردم توانا می شوند تا در امور حکومت و دولت اظهارنظر کنند. چه جوری بگم؟ احساس می کنم اگر دموکراسی نباشه، جامعه دچار دیکتاتوری می شه. این طور نیست؟

می گی در کشور خودمون اختیاری برای مردم در انتخاب های سیاسیشون وجود نداره؟

اختیار که دارند، امّا اون جوری که توی غرب هست، خُب نه!

در انگلیس با انقلاب ۱۶۸۸م. عقیده به این که سلطنت یک حق الهی است، کاملاً مردود شمرده شد. آمریکا هم با انقلاب ۱۷۷۶م. خودش از پیش برندگان این کاروان دموکراسی بود. انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م. هم تقریباً بیشترین اثر رو در پی ریزی دموکراسی با شعارهای آزادی، برادری و برابری داشت.

این سیر ادامه داشت تا نیمه های قرن نوزدهم که بیشتر کشورهای غربی، نهادهای دموکراسی رو پذیرفتند.

ظاهراً تا این جا مانعی برای قبول اون نیست.

درسته، امّا پذیرش دموکراسی چندین مؤلّفه و پیش شرط داره: رضایت عمومی شهروندان، مشارکت برای انتخاب، برابری در مقابل قانون و... این ها از شرط های لازم یک حکومت غیر دیکتاتوریه، امّا یکی از مؤلّفه های دیگرش، اصل حاکمیّت مردم است، یعنی حکومت مردم بر مردم، یعنی حذف خداوند و دین.

قانون زندگی را مردم تعیین می کنند و فقط بستر برای رسیدن یک زندگی دنیایی آماده می شود که همان هم به صورتی کاملاً ناقص هست؛ چرا که عالم از حقیقت خود، از ابتدا و انتهایش بریده شده. برنامه ای برای جسم انسان ها تعیین می شود که با ذهن

بشری است و مانند قوانین اساسی هر بار باید تجدید شود و اشکالاتش برطرف گردد.

جامعه فقط به سمت رفاهی پیش می رود که هیچ گاه به اون نمی رسه؛ برنامه هایی ارائه می شود که الآن چندین قرن هست، هر کدام از اون ها یکی پس از دیگری با شکست رو به رو می شه. در کشورهایی مانند آمریکا که هجمه رسانه ای حرف اوّل رو می زنه، یک کاندید به راحتی می تونه ذهن رو به سمتی پیش ببره که خودش می خواد، چون قاعده ای ثابت پیدا نمی شه که وقت سرگردانی و بمباران آگهی، به اون رجوع کنه؛ جامعه در مسیری خاصّ حرکت نمی کنه، هر کس با قدرت بیشتر این لباس پاره پاره شده رو به طرف خودش می کشه!

ما چه برنامه ای داریم؟

ما هم خدارو داریم و هم حق انتخاب مردم رو. چه اشکال داره قانونی، برنامه ای، نقشه ای برای این مسیر پرتلاطم باشد از

جـانب کسـی کـه لحظه به لحظه ی زنـدگیمون رو به او نیـاز داریم؟ چه اشـکالی داره به دین عمـل بشه، طبـق اون قـالب هـا و کادرها تنظیم بشه، صلاحیت ها تعیین بشه، با حق انتخابی که داریم، افراد مورد نظر خودمون رو انتخاب کنیم...

در واقـع «رئـالیسم» و واقع گرایی، آزادی واقعی همینه؛ یـک آرمـان گرایی توأم بـا واقعیّت، حفـظ حقوق، جلوگیری از حزب بـازی و سـدّ محکمی علیه دیکتـاتوری. نمی دونم شایـد هم بـا خـدا بـودن و به سـوی خـدا رفتن، واقـع گرایی در اخلاق، در سیـاست؛ ارزش قائـل شـدن برای مرتبه والای انسانی؛ تساوی همه افراد در همه حقوق و پیش رفتن طبق اصول. در یک کلام، جلوگیری از اقدامات تند «رادیکالیسمی» و دوری از سهل انگاری و محافظه گرایی؛ دینی الهی...

راستی سیّد! برنامه های دین ما برای جلوگیری از سرمایه داری و کاپیتالیسم چیه؟

برای جلوگیری از افتادن جامعه به دست سران سرمایه گذار؟ برای نیفتادن جامعه در دست چند رأس اقتصادی چه راهی رو باید دنبال کرد؟ آیا باید مثل غرب سراغ مکتب «مارکس» بریم و «مارکسیسمی» عمل کنیم؟

غرب، امروز به خوبی متوجه شده که برنامه های «مارکس» برای مقابله با سرمایه داری، عملی نخواهد بود. در نظام اقتصادی دین ما، برای جلوگیری از تجمّع ثروت، چاره های عملی اندیشیده شده که به تعبیر قرآن «زکات و خمس واجب شده برای این که بین شما رئوس سرمایه داری شکل نگیرد.» با همین کاری که ما در زندگی مون این قدر در برابر اون بی اعتناییم، دین ما هم برای رشد اقتصادی فرد و هم رشد اقتصادی متوازن جامعه، ناب ترین برنامه ها رو داره.

با وجود این برنامه جامع، به تعلیمات «سوسیالیسم» اشتراک در اموال و اصالت دادن به فرد یا جامعه نیازی نیست. در دین

ما هم فرد اهمیت دارد و هم جامعه، به هر مقدار که خود توانایی و سعی داشته باشد رشد کند، همه افراد موظف هستند نگذارند کسی بر زمین بماند و همه باید جامعه را در همه ابعادش به سمت هدف پیش ببرند.

پویا حلقه ای از اشک چشماش رو پر کرده بود.

چقدر زیباست وقتی انسان کوچ کنه. از تاریکی ها راحت شدن چه حس زیبایی داره! زیباتر از اون پیدا کردن گمشده همیشگیه؛ مسیری که مثل سابق نیست، سراب و تشنگی نداره، ترس به پایان می رسه. دیگه اون احساس گناه همیشگی رو ندارم. می بینم نظریه های راسیونالیسم (عقل گرایی) که ایمان رو نفی می کنه، سکولاریسم که دین رو در زندگی دخیل نمی دونه، ریشه های سُستی داره، با نسیم خوش بوی خدا آتش جهنمی شون خاموش می شه.

سیّد! دیشب فقط یک ساعت خوابیدم؛ یک ساعتی که به همه عمرم می ارزه. یادته قبلنا از «حضرتِ مهدی» برام صحبت می کردی؟ دیشب توی خواب، آقایی به سمت خودش اشاره می کرد و با صدایی که تا به حال به زیبایی اون نشنیده بودم، اسممو صدا می زد. دقایقی که پیششون بودم گریه ام تمامی نداشت، هنوز گرمی دستای حضرت رو احساس می کنم...

کلام که به این جا رسید، صدای پویا به هق هق گریه بلند شد. چند دقیقه توی آغوش سیّد گریه کرد. چفیه سیّد خیس از اشک شد؛ اشکی پس از سال ها پوچی...

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹